

(۳) عهد الله بن سبا

مقدمه

تهمتهائی که دشمنان شیعه بتشیع زده‌اند، یکی دوتا نیست و ما اگر بخواهیم آنها را جمع‌آوری کرده و جواب گوئیم محتاج بتالیف کتاب بزرگ و مستقلی هستیم.

در این کتاب، فقط به چند تهمت عمده و اساسی که دشمنان شیعه، بآنها جنبه تاریخی هم داده‌اند؛ اشاره شده است.

این تهمتها؛ تنها از ناحیه متعصبین اهل تسنن نیست؛ درست است که نویسندگان مغرض سنی؛ پایه گذار این گونه تهمتها، نسبت به شیعه هستند، ولی در یکی دو قرن اخیر؛ مستشرقین مغرض، یهودیها؛ زرتشتیها طرفداران وهابیسگری؛ و بطور کلی افراد اخلاکگر و ماجرا جو؛ بشا باقتضای سیاستهای استعماری، همه گونه تهمت و افتراء به شیعه و عقاید شیعه بسته‌اند. و متأسفانه در میان نویسندگان شیعی هم؛ بعضی از افراد غیر مغرض پیدا شده‌اند که بدون تحقیق و بررسی کامل؛ گفته‌ها و نوشته‌های دیگران را بنام يك موضوع تاریخی، نقل کرده‌اند؛ و صرف نظر از داستان ابن سبا در موضوعات دیگر نیز (از قبیل علت تشیع ایرانیان)، بدون بررسی و دقت کافی، قضاوتهای خلاف واقعی کرده؛ و در واقع نفهمیده و نسنجیده همان حرفهائی را گفته‌اند، که دشمنان مغرض شیعه گفته و نوشته‌اند.

نخستین تهمت ناجوانمردانه، که دهها تهمت دیگر را مبتنی بر آن کرده‌اند اینست که: «مذهب تشیع مولود افکار ابن سبا یهودی معروف است ... آری متجاوز از ده قرن است که مورخین و نویسندگان، درباره ابن سبا و فرقه سباویه، بحث کرده و عقاید و افکاری را باو نسبت میدهند.

و بقول «دکتر علی الوردی» در کتاب «وعاظ السلاطین»

تمام گناہ عالمان را ہم بگردن او میگذارند ؛ بدون اینکه در اصل وجود او تحقیق و بررسی کنند .

اگر در نوشته های نویسندگان و مورخین گذشته ، داستان خرافاتی ابن سبا ، کمتر و بطور اجمال بچشم میخورد ، در یکی دو قرن اخیر جریان کاملا عوض شده ؛ و کمتر کتابی درباره تاریخ اسلام و تاریخ صحابه ، نوشته شده . که درباره ابن داستان قلمفرسائی نکرده باشد .

مادر اینجا بطور اجمال گفتار نویسندگان و مورخین قرون گذشته ، و عصر حاضر را ؛ در باره ابن سبا و افکار و عقاید منسوب باو ، نقل میکنیم و سپس شرح مختصری هم در باره اصل این افسانه تاریخی و داستان خرافی و شخصیت موهوم و بی واقعت ابن سبا ، بیان نموده ؛ و تفصیل بیشتر را بوقت دیگری موکول میکنیم :

عبداللہ بن سبا کیست؟!

میگویند : يك مرد يهودی كه دل او از پیروزیهای مسلمین آتش گرفته بود ، بصورت ظاهر اسلام آورد ؛ و در دل خود داشت كه علیه اسلام مبارزه كند ؛ و این مرد عبدالله بن وهب بن سبا ، معروف باین السوءاء بود كه از یهودی های یمن و از اهالی صنعا یا حیره یا حمیر (بنا باختلاف اقوال ناقلین) بوده است .

(کتابهای : « مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین » تألیف : « شیخ ابی الحسن علی بن اسماعیل الاشعری » متوفی ۳۳۰ هـ ، طبع امصر ، مقدمه ج ۱ بقلم : (محمد محیی الدین عبدالحمید) صفحه ۱۱ و (الی مشیخه الازهر) تألیف : (عبدالله السبیتی) ط عراق ص ۱۲۲ و (نقش و عاظر اسلام) ترجمه فارسی (و عاظ السلاطین) تألیف (دکتر علی الوردی) ص ۱۱۱) .

ماز نسب و سوابق ابن سبا ؛ همینقدر اطلاع داریم ؛ و در تاریخ بیشتر از این در این باره توضیح داده نشده است .

و گویا نخستین کسی که عبدالله بن سبا را یهودی دانسته است شهرستانی

درمحل و نحل است که اشاره بآن کرده است، و مابقی مورد خین راجع به نسب او خاموش مانده‌اند، و باینکه او را عرب دانسته‌اند....
(کتاب : « نخستین امام » تألیف : « هدایت الله حکیم الهی » صفحه ۴۲ چاپ تهران ۱۳۲۹ شمسی) .

**داستان هائی که نویسندگان در
باره ابن سبا و معتقدات او نوشته‌اند**

داستانها و افسانه هائی که نویسندگان مفرض و باغیر محقق ؛ در باره ابن سبا و فرقه «سبائیه» و معتقدات آنها نوشته‌اند بسیار است، ما برای رعایت اختصار قسمتی از آنها را نقل کرده بعد اسامی کتابهایی را که در آنها هم ، داستانهائی مربوط باین سبا نقل شده است ذکر میکنیم ؛ تا طالبین تفصیل بآنها هم رجوع کنند .

میگویند : « مؤسس و بنیان گذار اصول تشیع ، عبد الله بن سبا بوده است . » (کتابهای : « پر نو اسلام » تألیف « احمد امین » مصری ط ۲ ترجمه فارسی بقلم « عباس خلیلی اقدام » ج ۱ ص ۳۲۴ و : (السنة والشیعة) ص ۴-۶ تألیف : سید محمد رشید رضا ، صاحب تفسیر « المنار » که در جواب کتاب (الحصون المنیعة) مرحوم (آية الله آقا سید محسن امین عا ملی نوشته) و در (الغدیر) تألیف استاد علامه « شیخ عبد الحسین امینی تبریزی » ج ۳ صفحه ۲۶۶ بعد ، جواب همه تهمت ها و افتراهای این کتاب داده شده است .
میگویند : « فرقه سبائیه ، قدیمی ترین و اصولی ترین فرقه شیعه ؛ از نقطه نظر پیدایش آن در تاریخ اسلامی است . » .

(کتاب : « المهدویة فی الاسلام » تألیف « شیخ سعد محمد حسن » بنا بر نقل کتاب : « الی مشیخة الازهر » تألیف « عبد الله السبیتی » صفحه ۱۱۴ و ۱۱۵ ط بغداد)
میگویند : « عبد الله بن سبا ؛ در میان مردم مسلمان ؛ سه موضوع را منتشر کرد ؛ و قبل از او کسی معتقد بآنها نبود :

۱ - او اولین کسی است که گفت : رسول الله (ص) علی (ع) را وصی و امام قرار داده است .

۲ - اولین کسی است که معتقد بر جنت علی و محمد (ص) شد .
 ۳ - گفت که علی کشته نشده ؛ و همیشه زنده است ، و در ابرها سکونت دارد ، ورعد صدای او و برق تازیانه اوست ، و یک جزء الهی در او است ؛ و روزگاری برگردد و زمین را پر از عدل و داد کند » (کتابهای : مقالات الاسلامیین مقدمه ج ۱ ص ۱۱ و پاورقی ص ۵۰ همان کتاب : و «المهدویه فی الاسلام» تألیف سعد محمد حسن ص ۷۶ و دائرة المعارف ، تألیف : «محمد فرید وجدی» ج ۶ ، ط مصر ۱۳۵۶ هـ ص ۱۶۳ و «پر تو اسلام» : تألیف «احمد امین» ج ۱ باب ۷ ص ۳۱۰ بیعد چاپ تهران و تاریخ طبری ج ۳ ص ۳۷۸ (احوال سال ۳۵ هـ)

میگویند : «ابن سبا هر کجا میرسید ؛ تعالیم خبیثه خود را نشر میکرد و میگفت : من از کسیکه معتقد بر جنت مسیح بوده ، و رجعت محمد را قبول ندارد ؛ تعجب میکنم ... خدا هزار پیغمبر داشت ، و هر پیغمبری وصی داشت ؛ و علی هم وصی محمد است »

کتابهای : «محاضرات تاریخ الامم الاسلامیه» تألیف (شیخ محمد خضری بک) ج ۲ ط ۲ (قاهره) ص ۹۷ و ۹۸ و «تاریخ سیاسی اسلام» تألیف «دکتر حسن ابراهیم حسن» ترجمه ابوالقاسم پاینده ج ۲ ط ۲ تهران ص ۷.

میگویند «عبدالله بن سبا به «علی ع» گفت تو خدائی ؛ و علی او را به مدائن تبعید کرد .

و باز میگویند : او مطالبی را که در حق علی میگفت قبل از آنکه اسلام آورد ؛ در زمانیکه یهودی بود ؛ درباره موسی و «یوشع بن نون» نیز همانها را میگفت ...

و میگویند : ابن سبا میگفت : علی نمرده و بقتل نرسیده ؛ و ابن ملجم شیطانی را بصورت علی تصور کرده و کشته ... و ورعد صدای او و برق نور اوست .. سبئی ها وقتی صدای رعد را میشنوند میگویند : عليك السلام یا امیر المؤمنین » (کتاب (الانوار النعمانیه) تألیف سید نعمه الله جزائری «محدث معروف» ج ۲ طبع جدید تبریز ص ۲۳۴)

و میگویند : در زمان خلافت علی ، فرقه سبئیه که اصحاب را سب کرده و بآنها نسبت کفر و نفاق داده، و از آنها تبری می جستند ، پیدا شدند این فرقه را « تبرئیه » نیز میگویند : و امام علی از آنها تبری می جست، و ابن سبا را در این بدعت ؛ عده زیادی از یهودیها و رهبران نصاری و وثنیه و ستاره پرستها که کم میگردند . . . (!!)

و از اینها هم فرقه ای بوجود آمد که معتقد بالو هیت علی شدند . وقتی علی آگاه شد ، با آنها جنگید ، و لکن بعد از علی مسئله تشیع بزرگتر شد ؛ تا اینکه شیعہ ۲۴ فرقه شد و ...

«العضدی» میگوید که : زیدیه و امامیه از معتدلین شیعه هستند ، نه از غلات .. (مقدمه چاپ جدید کتاب : «الصواعق المحرقة فی الرد علی اهل البدع والزندقه» تألیف : احمد بن حجر هبشی ، بقلم (عبدالوهاب عبداللطیف) ط مصر ۱۳۷۵ هـ ص ۶) .

میگویند : عبدالله بن سبا یا ابن السوداء ؛ یهودی الاصلی ، از اهالی «یمن» بود که بتازگی بدیانت اسلام مشرف شده بود ، و او که حرارت و ایمان زاید الوصفی داشت ، از روز بعد از تشریف بدیانت اسلام ؛ سراسر آسیای صغیر و یک قسمت از آفریقا را در نور دیده و شروع بتببیج و تحریک توده ها نمود ..

فعالیت او اندکی بعد ، جنبه سیاسی شدیدی پیدا کرد ، و هنگامیکه در مصر رحل اقامت افکند ؛ عمال خلیفه را بیاد فحش و ناسزا گرفت ، و در خطبه های خود به «عثمان» اخطار نمود ، که از خلافت استعفا دهد ، و مسند خلافت را بآنها کسی که شایستگی احراز این مقام را دارد ؛ یعنی «علی بن ابیطالب» باز گذارد ...

فصاحت عبدالله بن سبا کار خود را کرد ؛ و بزودی ملت گرد او جمع گردیده ، و عقیده او را تقدیس نمودند ، اما ابن سبا که از این موفقیت جسور شده بود ، نقاب از چهره برداشت ، و در نطقها و مواعظش افکار و اصول عقاید یهود را ، با اصول و مقررات اسلامی مخلوط نمود ؛ و همچنین اصل

تناسخ را ترویج کرد سپس مسیحیت را میان آورده، و در مسجد بزرگ «فسطاط» فریاد بر آورد :

مسیحیان ادعا می‌کنند که «مسیح» در پایان دنیا برای بسط و توسعه نفوذش بر تمامی خلائق، باز خواهد گشت، ولی من اظهار میدارم، که «مسیح» باز نخواهد گشت؛ بلکه «محمد» باز می‌گردد.

و بالاخره از هر نوع حدودی تجاوز کرده، و اعلام داشت که «محمد» تقریباً از جوهر الوهیت است.

اطلاعات وسیع این‌مرد، در مسائل مذهبی یهود و اسلام و مسیحی و ایرانی و هندی و حتی فرعون، باعث شد که خیلی زود، بتواند، حریفان را از میدان بدر برد.

در آن‌دک مدتی ابن‌سبا، متنفذترین مردان مصر گردید، و الی در برابر او میلرزید و هنگامیکه فرستاده «عثمان» بمصر وارد شد، خیلی زود تحت تأثیر این ماجراجو قرار گرفت... از مذهب سبئیه فرقه‌های متعددی، منشعب شده، و بعقیده پاره‌ای از آنها «علی» سوار بر ابرها شده؛ بزمین باز خواهد گشت و بعقیده برخی دیگر «علی» بر سر اشرار و بدکاران صاعقه و رعد و برق نازل خواهد کرد، بعضی ادعا می‌کنند که علی خورشید است و پاره‌ای دیگر نقش ماه را در صورت او مجسم می‌بینند.

(کتاب «شهباز اسلام» نشریه انجمن تحقیقات تاریخی عربی قاهره، تألیف: مسیو گابریل انگیری» ترجمه کاظم عمادی، نشریه انجمن تبلیغات اسلامی، چاپ طهران ۱۳۲۶ شمسی صفحات ۷۶ و ۷۷ و ۷۸ و ۱۸۵.

می‌گویند: فتنه ضد عثمانی بتحریر «ابن‌سبا» بوده او میگفت: «عثمان غاصب است، مردم باید قیام کنند و علیه فرمانروایان مبارزه نمایند» (کتابهای «عثمان بن عفان» تألیف: «صابر عبده ابراهیم» ط ۲ «بغداد» صفحه ۵۶ بی‌عده و: «الزبیر بن العوام» بقلم همین مؤلف ط ۲ صفحه ۳۱ تا ۵۸ و «کامل ابن اثیر» ج ۳ ص ۷۷ ط سال ۱۳۵۶ ه و «دائرة المعارف» فرید و جدی ج ۶ ص ۱۶۳)

و میگویند: «عبدالله بن سبا» مانع صلح بین «علی» و «عایشه» شد و در نتیجه جنگ «جمل» پیش آمد... (کتابهای «عمار بن یاسر» تألیف «صابر عبده ابراهیم» ط ۲ بغداد ص ۵۸ «الزبیر بن العوام» ط ۲ صفحه ۵۰ و ۵۱ بعبود «نقش و عاظ در اسلام» بنقل از دیگران صفحه (۱۱۱))

ابن سبا چرا اسلام آورد؟!

میگویند: «یهودها، با اشاعه و ترویج بدعتها و ایجاد تفرقه بین مسلمین، بوسیله آنچه که عبدالله بن سبا در پی ریزی!! تشیع نسبت به علی ع و غلو در حق او، القاء مسئله خلافت، خواستند که نور اسلام را خاموش کنند» (تفسیر المنار» تألیف سید محمد رشید رضا ج ۱۰ صفحه ۳۸۶)

میگویند: «شعبی گوید عبدالله بن سودا درین گفتار با سباییه همکاری میکرد، و وی از نژاد یهود و از مردم «حیره» بود، و چنین وانمود کرد که مسلمان است. و باین شیوه میخواست که در نزد کوفیان پیشوائی و مهمتری با بدو ایشان را گفت که در «تورات» خوانده که، «هر بیغمبری را جانشینی است، و علی جانشین محمد و بهترین جانشینان است؛ چنانکه محمد بهترین بیغمبران بود..»

«علی» از کشتن «عبدالله بن سودا» و «ابن سبا» از بیم فتنه.. باز ایستاد و آندو! راه «مداین» نفی بلد کرد؛ پس از کشته شدن علی، مردم نادان فریفته آن دو گشتند.

محققین اهل سنت گویند که ابن سودا از دوست داران دین یهود بود، و میخواست که اسلام را با تأویلات خود در باره «علی» و فرزندانش تباه سازد، تا مسلمانان آنچه را که ترسایان در پیرامون «عیسی» روا داشته اند، در باره «علی» نیز روادارند.

و چون رافضیان را از دیگر اهل اهواء؛ فرورفته تر در کفر دید، خود را بایشان بست و گمراهی های خود را بتأویلات ایشان بیامیخت.. (کتاب «الفرق بین الفرق» تألیف: «ابو منصور عبدالقاهر بغدادی» متوفی ۴۲۹ هـ ترجمه فارسی چاپ تبریز - سال ۱۳۳۳ شمسی باب ۴ صفحه ۲۴۰)

و میگویند : رهبر این فرقه ، عبدالله بن سبا یهودی برای فریب مسلمانان ؛ اسلام آورده بود و برای ایجاد تفرقه بین مردم ؛ در حق علی غلو نمود (مقدمه چاپ جدید الصواعق المحرقة . «صفحة ۶ و کتاب «محاضرات تاریخ الامم الاسلامیه» ج ۲ صفحه ۹۷) .

ه میگویند : رافضه را رافضی گفتند ؛ چون ابابکر و عمر را رفض کردند ؛ «رافضه که سبیه باشند اسلام را دشمن دارند ؛ چنانکه یهو دینها نصرانیت را دشمن می‌دارند ؛ و آنها برای خدا وارد اسلام نشدند ؛ بلکه برای نابودی اهل اسلام و تجاوز بآنها ، اسلام آوردند . علی آنها را با آتش سوزانید و عبدالله بن سبا را به «ساباط» و عبدالله بن سبا را به «حازر» تبعید کرد !! .»

(کتاب «العقد الفريد» تألیف «شهاب الدین احمد» معروف به «ابن عبدربه» . اندلسی متوفی ۳۲۸ هـ ج ۱ طبع ۲ مصر صفحه ۳۵۰ و ۳۵۳)

«سیدرشیدرضا» در معنای رافضی ، از خود معنای دیگری اضافه میکند و سپس عبدالله بن سبا را همکار زرتشتی ها برای تخریب اسلام میدانند : «غلات شیعه امام زید را چون برائت از عمر و ابوبکر را قبول نکرد ؛ رد و رفض کرد ؛ چرا فقط برائت از ابوبکر و عمر را خواستند و نگفتند که از عثمان و معاویه و یزید تبری جوید ؛ شیعیان سابق و قدیم این حرفهارانمی گفتند ، اگر کسی فکر کند میدانند که چطور آنها تحت تأثیر دسیسه‌ها و توطئه‌های پیروان جمعیت های سری که برای انتقام مجوسیت ؛ از اسلام ؛ کار میکردند قرار گرفته اند .

دسائس جمعیت های مجوسی ؛ برای تفریق بین مسلمانان و از بین بردن اتحاد و مجد و عظمت ، در شیعه ظهور کرد . و در دنیا جمعیتی که از نقطه نظر انضباط و نفوذ و نظم ، بدقیقی جمعیت های باطنیه ای که «عبدالله بن سبا یهودی» و «مجوس فارسی» برای افساد دین اسلام و از بین بردن ریاست عربی !! تأسیس کردند پیدا نمیشود . و دسائس آنها در شیعه اهل بیت رسول الله (ص) نمایان شد .»

(تفسیر «المنار» تألیف: «سید محمد رشید رضا» ج ۸ صفحه ۲۲۵ چاپ دوم)
 راجع بمعنی صحیح رخص و رافضی، رجوع شود بر سאלه «رافضیان چه کسانی هستند»
 ترجمه علیرضا خسروانی، ط تهران

ابن سبأ، حرك ابوذر صحابی بزرگ، دره موضوع دعوت با اشتراکیت بود!!:

ضمن توضیحات مربوط به مبارزات «ابوذر» علیه رژیم بنی امیه خواهد آمد
 که این صحابی بزرگ؛ خواستار اشتراکیت، بمعنی صحیح کلمه بود، و با
 اسراف کاریها و گشاد بازیهای بنی امیه، و سرمایه داران دوره بنی امیه
 مبارزه میکرد؛ ولی عده ای میگویند که ابوذر را در این مبارزه، ابن سبا
 تحریک کرده بود!!

«شعیب» از «سیف»؛ و او از «عظیه» و او از «یزید فقی» نقل میکند که
 وقتی ابن سودا وارد شام شد، ابوذر را ملاقات کرده و گفت: «ابوذر»! آیا از
 معاویه تعجب نمیکنی که میگوید: مال، مال خدا است و همه چیز مال خدا
 است؛ و میخواهد بدینوسیله مال و ثروت را در نزد خود نگهدارد، و
 بمسلمین ندهد، و اسم مسلمین را محو و نابود کند؟»، (کتابهای «تاریخ طبری»
 تألیف «ابی جعفر محمد بن جریر طبری» ج ۳ چاپ مصر ۱۳۵۷ هـ حوادث
 سال ۳۰ هـ، صفحه ۳۳۵ و «دائرة المعارف» «محمد فرید وجدی» ج ۶
 صفحه ۱۶۰).

«احمد امین» نیز در «فجر الاسلام» متن روایت را از «طبری» نقل میکند
 (و چنانچه خواهد آمد جز طبری کسی این داستان را نقل نکرده و مأخذ
 تمام مورخین فقط تاریخ طبری است) و مینویسد:

«ابن السوداء، ابوذر غفاری را ملاقات و او را باین عقیده دعوت نمود
 و نیز «ابن السوداء»، «ابوالد رداء» و «عبادة بن الصامت» را دیده آنها را بهمین
 عقیده تبلیغ کرد؛ آنها نپذیرفتند، «عبادة» او را نزد «معاویه» برده گفت:
 بخدا سوگند این شخص «ابن السوداء»، ابوذر را شورانیده است...

احمد امین بدمینو بیسد :

باید دانست که ابن السوء لقب عبد الله بن سبا بوده و او یهودی و از اهل لبی « صنعاء » بوده که در زمان « عثمان » مسلمان شده بود . او میخواست اسلام را از بین ببرد . محتمل است که او عقیده « مزدک » را از « عراق » یا « یمن » اخذ و ابوذر « را که ساده و دارای قلب پاک بوده تبلیغ نموده « ابوذر » یکی از پرهیزکارترین و پاکترین مردم بود که زهد او مایه تصوف و مورد تقدیس صوفیها شده بود

(کتابهای « پرتو اسلام » « احمد امین » ط ۲ ج ۱ ص ۱۴۶ و ۱۴۷ و « تاریخ سیاسی اسلام » : « دکتر حسن ابراهیم حسن » ط ۲ ج ۱ صفحه ۲۷۰ بیعد : « شهسوار اسلام » تألیف گابریل انکییری ط تهران ص ۱۸۴ .
 (جواب مربوط باین قسمت هم ؛ از قول نویسنده گان بزرگ مصری و غیر مصری ؛ در قسمت های اخیر این بحث خواهد آمده) .

و اما اسامی کتب و مدارک دیگر . . .

این بود اجمالی از داستانها و موضوعاتی که باین سبا ، نسبت داده اند ، در کتاب های نویسندگان دیگر نیز همین داستانها ، بضمیمه داستانها و افکار و عقاید دیگری ، نقل شده است که ما برای رعایت اختصار ، فقط اسامی قسمتی از آنها را ذکر میکنیم ، تا طالبین تفصیل ، بآنها رجوع کنند « البدایة والنهایة » تألیف ابن کثیر ج ۷ ص ۱۶۷ .

و : « روضة الصفا » تألیف « میرخوند » ط جدید « ۱۳۷۹ هج ۲ » ص ۷۲۱ و : « دائرة المعارف بستانی » « تألیف بستانی » ج ۱۱ ص ۵۰۶ ط لبنان و « تاریخ الادب العربی » تألیف بر فسور نیکلسن ص ۲۱۵ و « عقیده الشیعه » تألیف دوایت م . دونلد سن ط عربی ص ۸۵ ؛ « الفصل فی الملل والاهواء والنحل » تألیف « ابن حزم ظاهری اندلسی » ط ۱ مصر ج ۲ ص ۳۳ و ج ۴ ص ۱۳۸ و « شبهای پیشاور » تألیف « سلطان الواعظین شیرازی » ط ۳ ص ۱۷۱ بیعد و قسمت آخر کتاب « الاسلام بین السنة والشیعة » تألیف هاشم دفتر دارالمدنی

و «محمد علی زعیبی» و «لسان المیزان» تألیف «شهاب الدین بن ابی الفضل احمد بن علی بن حجر العسقلانی»؛ متوفی ۸۵۲ هـ ج ۳ چاپ همد حیدر آباد دکن ۱۳۳۰ هـ صفحه ۲۸۹ و ۲۹۰. و «شرح نهج البلاغه» تألیف ابن ابی الحدید» ج ۲ چاپ بیروت صفحه ۴۸۵ و ۴۸۶ و «فرق الشیعه» تألیف منسوب به ابی محمد الحسن بن موسی النو بختی» چاپ نجف ۱۳۵۵ هـ صفحه ۲۲ و ۲۳ و «ملل و نحل» تألیف «شهرستانی» ج ۱ طبع اول عربی ۱۳۶۸ هـ صفحه ۲۸۹ و ۲۹۰ و ترجمه فارسی بقلم «افضل الدین صدر ترکه اصفهانی» ج ۱ چاپ تهران صفحه ۱۸۸. و «تاریخ الشیعه» تألیف: «دکتر حسین علی محفوظ» چاپ عراق ۱۳۷۷ هـ صفحه ۳۹ و «التبصیر» تألیف اسفرائینی صفحه ۷۱ و ۷۲ و «اعتقادات فرق المسلمین» تألیف رازی صفحه ۵۷ و «التنبیه تألیف ابی الحسین الملطی صفحه ۲۵ و ۱۴۸ و «التعریفات تألیف» سید شریف جرجانی» (صفحه ۷۹) «والاسلام و الحضارة العربیة» ج ۲ صفحه ۶۰ تألیف «محمد کرد علی» و «تاریخ شیعه یا علل سقوط بنی امیه» تألیف «فان فلوتن مستشرق آلمانی» ترجمه سید مرتضی هاشمی حائری» چاپ تهران ۱۲۲۵ شمسی صفحه ۹۶ بعد. و «تأثیر جانیشینی در بنای اسلام» تألیف «علی اصغر معززی» چاپ تهران ۱۳۳۷ شمسی صفحه ۱۶۰

و «الإمام علی صوت العدالة الإنسانية» «ج ۴» (علی و عصره) تألیف جرج جرداق چاپ لبنان صفحه ۸۹۴ بعد

و «تاریخ مذاهب اسلام» ترجمه فارسی الفرق بین الفرق بقلم آقای «دکتر محمد جواد مشکور» استاد دانشگاه تبریز چاپ تبریز (۱۳۳۳ شمسی) صفحات ۱۷ و ۴۱ و ۲۳۲ و ۲۴۰ بعد .

شیعه و غلات !؟

عبدالله بن سبا خواه وجود خارجی داشته و با چنانکه ثابت خواهیم کرد ، جزد در عالم خیال و افسانه باقی ؛ وجود نداشته باشد ، نسبت دادن او را به شیعه و تشیع از بزرگترین جنایات تاریخ است ، ولی اگر

فرض کنیم ابن سبأ و فرقهٔ سبائیه ای در عالم بوده است، بایستی باصراحت تمام اعلام داشت که شیعه و عالم تشیع؛ از افکار ضد اسلام منسوب باو کاملاً بیزار است و تمام عقاید غلو آمیزی که گاهی به شیعه نسبت میدهند، مخصوص «ابن سبا» و اصحاب او است، و هیچگونه ارتباطی با شیعه و تشیع ندارد. مرحوم آیه الله «شیخ محمد حسین کاشف الغطاء» در این باره مینویسند:

«.. اما عبدالله بن سبا؛ که او را بشیعه و شیعه را باو می چسبانند، بشهادت تمام کتب حاضرهٔ شیعه؛ عموماً تصریح بلعن او نموده و از او بیزار می جسته اند و کمترین عبارتی را که کتب رجال شیعه از قبیل رجال «ابن علی» و غیره در ترجمهٔ حال او در ذکر حرف (ع) نوشته اند اینست: **ابن عبدالله بن سبا لعن** من آن بدگر» عبدالله بن سبا ملعونتر از آنست که ذکر شود.

(کتاب «اصل الشیعه و اصولها» تألیف آیه الله «کاشف الغطاء» ط ۸ عربی «نصف الاشراف» ص ۵۷ و ط ۲ فارسی تهران ص ۶۵)

چنانکه ایشان نوشته اند علمای شیعه رسماً او را در صورت داشتن وجود خارجی، از خود طرد میکنند، و مثلاً «علامهٔ حلی» در باره او گوید:

عبدالله سباغالی ملعونی است و امیر المؤمنین او را با آتش سو زناید؛ عقیده او این بود که علی خدا است؛ و یا بیغمبر است... لعنه الله»

(کتاب: تاریخ الشیعه تألیف دکتر «حسین علی محفوظ» ص ۳۹ و ۴۰ و همین عبارت را در «کتاب جامع الروان» تألیف «محمد بن علی الاردبیلی القروی» ج ۱ ص ۴۸۵ و کتابهای دیگر، در باره ابن سبا نوشته اند.

علاوه بر علمای شیعه؛ در تمامی قرون و اعصار؛ چنانکه در کتابها نیز نوشته اند، ابن افکار غلو آمیز؛ در زمان حضرت علی و شیعیان طبقهٔ اول و دوره های بعدی؛ کاملاً مردود بود و سابقاً نقل کردیم که مدعیان وجود ابن سبا و سبائیه میگویند که علی (ع) از آنها تبری جست و با آنها جنگید و او را با آتش سو زناید و تبعید کرد.

همین موضوع را «پروفسور گویارد» نیز در کتاب خود (ضمن تقسیم بندی مذاهب و فرق اسلامی بعد از معرفی فرقهٔ شیعه که پیروان و هوا خواهان

حضرت علی و فرزندان وی میباشند) به «عبدالله بن سبا» اشاره نموده اینطور مینویسد: در زمان حیات حضرت «علی ع» شخصی موسوم بعبدالله بن سبا که ابتدایهودی بوده، نسبت بداماد پیغمبر «ص» علی علیه السلام ادعای الوهیت نمود؛ لکن اینگونه عقاید هرچه زودتر از طرف علی و فرزندان وی؛ و حتی از طرف شیعیان خالص آنها که در آن زمان بودند مردود گشت.

(کتاب: سازما نهی تمدن امیرا طوری اسلام» تألیف پرو فسور استانیلاس گویارد فرانسوی» ترجمه فارسی از: «سید فخرالدین طباطبائی» ص ۳۸ و ۴۰ چاپ تهران ۱۳۳۶ شمسی).

ودر هر صورت: اگر این سبائی در کار بوده از غلات بوده و ربیعی به شیعه ند ارد چنا نکه در کتاب «اسلام و رجعت» ضمن تقسیم غلات منسوب بشیعه، مینویسد: «غلاة» بفرقه های چندی تقسیم میشوند؛ اولین فرقه آنها که در واقع منشأ سایر فرق غلات میباشند؛ معروف به «سبائیه» هستند؛ اینان اصحاب ابن سبا میباشند که از اهل حمیر؛ بوده است.

(کتاب: «اسلام و رجعت» تألیف «عبدالوهاب فرید» ط تهران ص ۶۳)

و «ابن خلدون» در مقدمه خود، از کسانی که غالی در حق ائمه، و معتقد بالوهیت علی و ائمه بودند و «علی» آنها را در آتش سوزانید، بعنوان «غلات» نام میبرد، و البته اسمی از عبدالله بن سبا، قهرمان داستان خرافی ما نمی برد، و فقط مینویسد:

«... گروهی از شیعیان راهم غلات مینامند که از حد عقل و ایمان در گذشته اند، و از ایترو بالوهیت آن امامان، اعتقاد دارند، و علی کسانی را که در باره او چنین معتقداتی داشتند، در آتش سوزانید»

(مقدمه ابن خلدون» تألیف «عبدالرحمن بن خلدون» متولد ۷۳۲ هـ و متوفی ۸۰۸ هـ اثر جمه فارسی بقلم محمد بر و بن گنابادی ص ۳۹۱ ط تهران ۱۳۳۶ شمسی) .

مترجم این کتاب: در ضمن «توضیحات» خود درباره بعضی از مطالب

کتاب، در توضیح مربوط به این مطلب بتقل از کتب «الفرق بین الفرق، ملل و نحل، عقد الفربد»، ابن سبا را هم از این طایفه شمرده و مینویسد:

«علی بن ابیطالب برخی از آنانرا در آتش سوخت، و دسته ای رانقی بلد فرمود، و از آن جمله عبدالله بن سبا را به سبابا تبعید کرد»

(ترجمه فارسی مقدمه ابن خلدون قسمت آخر).

راجع باینکه سبائیه بر فرض وجود، از غلات بوده و هیچگونه ارتباطی باشیعه ندارد. رجوع شود بکتابهای: «مع الشيعة الامامية» تألیف شیخ محمد جواد مغنیه» رئیس المحكمة الشریعة الجعفریة العلیا فی بیروت ط ۲ و ۴۰ و «عقیده الشيعة الامامية» تألیف «سید هاشم معروف» ط بیروت ص ۲۱۶ و مقالات الاسلامیین تألیف «ابو الحسن الاشعری» ط ۱ ص ۸۵ و: «تاریخ الشیعه» تألیف دکتر حسین علی محفوظ ص ۳۹ و ۴۰)

مطلبی که تذکار آن در اینجا ضروری بنظر میرسد، اینست که علمای شیعه علاوه بر طرد و رفض غلات، خواه ابن سبا باشد و یا هر کس دیگری، در تمام کتب مربوطه خود، غلات را نجس و خارج از دین معرفی میکنند: مثلاً «شیخ مفید» محمد بن نعمان (متولد ۲۳۶ هـ متوفی ۴۱۳ هـ) که از بزرگترین علماء شیعه است، در کتاب پر ارزش خود تحت عنوان: «فی الغلو...» مینویسد.

«غلات از متظاهرين باسلام آنهاي هستند که بامير المؤمنين وائمة اطهار نسبت الوهیت و نبوت داده، و در فضائل دین و دنیا، آنها را طوری وصف کردند که از حد تجاوز نموده اند. ائمه علیهم السلام حکم کفر و خروج از اسلام آنها را صادر کردند». (کتاب: «شرح عقاید الصدوق او تصحیح الاعتقاد» تألیف «شیخ مفید» ط ۲ (تبریز ۱۳۱۷ هـ) باهتمام و پاورقی «حاج میرزا عباسقلی واعظ چرنابی» ص ۶۳). و راجع بکفر و ارتداد غلات، رجوع شود به: «مصباح الفقیه» (کتاب الطهارة) تألیف حاج آقا رضا فقیه همدانی» ط تهران ص ۵۶۸ و کتاب «العروة الوثقی» تألیف «سید محمد کاظم یزدی» (ط تهران کتابفروشی اسلامیة) محشی بجواسی اعظم و اکابر علمای شیعه ص ۱۹ و: «مستمسک العروة» تألیف «آقا سید محسن حکیم طباطبائی»

ج ۱ ط ۲ (نجف الا شرف) ص ۳۲۵) و تمام کتاب‌های معتبر فقهی شیعه ،
مبحث نجاسات !) .

مطالب دیگر اینکه :

غلو در حق پیشوایان دینی و ائمه ، تنها مخصوص بعده ای از جهال
منتسب به شیعه نیست ، اهل سنت نیز دربارهٔ رجال و بزرگان سنی ، غلو هائی
کرده‌اند که کمتر از غلوهای جهال بصورت منتسب به شیعه ، نیست .
علامه امینی تبریزی در «الغدير» ج ۱۱ از صفحهٔ ۱۰۳ تا ۱۹۳
تحت عنوان : «الغلو الفاحش او قصص خرافة» ، ۱۰۰ قسمت از داستا نه‌ای
غلو^۱ آمیز اهل سنت را که در بارهٔ افرادی مثل معاویه (به توضیحات
آینده در بارهٔ بنی امیه رجوع شود) ساخته اند ، از مدارک و کتب بسیار
معتبر اهل سنت ، نقل میکند که با مراجعهٔ بآنها بخوبی روشن میشود
که مسئلهٔ غلو ، از مسائل اختصاصی افراد با صلاح شیعه نیست ، ما برای
رعایت اختصار از نقل آن مطالب خود داری کردیم .

آیا عبدالله ابن سبا يك شخصیت موهوم و افسانه‌ای است ؟!

عنوان فوق ، سؤالی است که محققین نویسندگان قرن ما ، اعم از شیعه
و سنی ، از خود کرده و پس از بررسی کامل ، بآن جواب مثبت داده ، و معتقد
شده‌اند که قصهٔ «ابن سبا» و «سبائیه» داستانی است که دشمنان شیعه ، آنرا
جعل کرده ، و سپس بتدریج و بامروز زمان ، بزرگش کرده‌اند ، تا جائیکه
بعضی ها نوشته اند : « اصحاب بزرگ رسول الله ص هم ، تحت تأثیر
تبلیغات او قرار گرفته اند ! » .

مادر اینجا مجال بحث و تحقیق زیاد را ندا ریم ، ولی آنچه که از
نوشتجات محققین و متتبعین عصر ما بدست می‌آید ، اینست که ابن سبا اصولا
وجود خارجی نداشته است .

البته این مسئله فقط ادعا نیست ، نویسندگان ، در این باره دلائلی

دارند که ماقسمتی از آنها را بعنوان نمونه نقل نموده و تفصیل بیشتر را با تحقیقات کافی، بوقت دیگری موقوف می‌کنیم:

دکتر طه حسین چه می‌گوید؟

نخست عقیده «دکتر طه حسین» نویسنده معروف و دانشمند مصری را که در ج ۱ کتاب خود، در وجود ابن سبا تشکیک کرده، و سپس در ج ۲، اصولاً منکر وجود او شده است، بیان می‌کنیم. وی در ضمن بحث مستقلی در این باره، در کتاب خود مینویسد:

«... میگویند: وی سازمان منظمی بوجود آورد، و در شهرها دسته‌های سری تشکیل داد، که پنهانی تبلیغات خود ادامه دهند، و مردمان را بشورش برانگیزند، تا در فرصت مناسب، برخلافه، هجوم برند، شورش مردم و محاصره و قتل عثمان، در نتیجه تشکیلات منظم ابن سبا بود. بنظر من کسانی که داستان ابن سبا را، تا این اندازه بزرگ جلوه داده اند، هم بخود وهم بتاریخ، ستم کرده اند. نخستین چیزی که بنظر میرسد این است که مادر کتب مهم و مصادر اصلی که داستان شورش علیه عثمان در آنها ضبط است، نامی از ابن سبا نمی‌بینیم. «ابن سعد» آنجا که از خلافت «عثمان» و انقلاب مردم سخن می‌گوید؛ نامی از ابن سبا نمیبرد.

در «انساب الاشراف» بلاذری که بعقیده من، مهمترین و مفصلترین کتابی است، که این داستان در آن آمده است، بهیچوجه سخنی از ابن سبا نیست. تنها «طبری» از «سیف بن عمر» این حکایت را نقل کرده، و مورخین پس از وی ظاهراً همه از او روایت میکنند.

نمیدانم «ابن سبا» در خلافت «عثمان» اهمیتی داشته یا نه، ولی یقین دارم بر فرض هم که مورد توجه بوده، از زش چندانی نداشته، و ممکن نیست یک نفر یهودی که در آنروزها مسلمان گردیده، بدان درجه برسد که عقل و تدبیر و نیروی مسلمانان را، بازیچه خود سازد، و هنوز مسلمان نشده در شهرهای اسلامی، بتوطئه و تحریکات دست بزند.

اگر «عبدالله بن عامر» یا «معاویه» این نومسلمان یهودی را که از روی حيله مسلمان شده است، دستگیر کرده بودند، یکی از آنها، یا هر دوی آنها، در این باره، بعثمان گزراش میدادند، و از این سیاه مؤاخذه میگردند...

کسی که بعثمان نامه میفرستد و دستور تنبیه «پسر ابو بکر» و «پسر ابو حذیفه» و «عمار یاسر» را میخواهد، نمیبایست از کیفر مردی یهودی که مسلمانی را وسیله تفرقه مسلمانان کرده و آنان را در باره امام خود، بلکه دین خود بشک انداخته، بگذرد.

هیچ کاری آسانتر از این نبود که حکومتها، این مرد غریب را جستجو کرده و دستگیر سازند، و بسزای عملش برسانند، آنها در اینکار ورزیده بودند، و مخالفان را می گرفتند، و بشام نزد معاویه و یا بجزیره نزد «عبدالرحمن بن خالد بن ولید» میفرستادند.

از همه عجیب تر اینست که میگویند: «ابن سبا» با بوذر آموخت که سخن معاویه که میگوید: «بیت المال مال خداست»، درست نیست و باید بگوید: مال مسلمانان است.

و باز میگویند: او بود که با بوذر آموخت: ... طلا و نقره اندوزان را مژده دهد که پیشانی و پهلوها و پشتهای آنان را در قیامت بدان مالهای اندوخته داغ میکنند.

من هیچ ظلمی را چنین نمی بینم، آخر ابوذر چه احتیاجی داشت که نومسلمان غریبی، بدو تعلیم دهد که فقرا بر تو نگران حق دارند و خدا مال اندوزان را که چیزی در راه او نمی دهند، از عذاب سخت ترسانده است؟ ... «ابوذر» احتیاجی نداشت که این مرد غریب، حقایق اولیه اسلام را بدو بیاموزد.

ابوذر پیش از همه انصار و پیش از بسیاری از مهاجران، مسلمان شد. مدتی طولانی با پیغمبر هم صحبت بود، قرآنرا نیکو حفظ داشت، سنت را خوب روایت کرد...



آنها که گمان میکنند این سبا ابوذر را ید و سخنان خود را بدو آموخت در باره خود و ابوذر ، ستم میکنند .

پس از آنکه ابوذر از شام برگشت ، روزی بعثمان گفت : کسیکه زکات مال خود را داده ، نباید تنها بدان قناعت کند ، بلکه باید بفقرا ببخشد ، بگرسنه بخوراند و مال خود را در راه خدا بدهد ، « کعب الاخبار » حاضر بود و گفت کسیکه زکات واجب را داد ، دیگر باکی بر او نیست .

« ابوذر » بر آشفت و بکعب گفت : یهودی زاده ! این حرفها بتوجه ؟ میخواهی دین ما را ، بما بیاموزی ؟ سپس او را با عصای سر کجی که داشت زد . « ابوذر » بکعب اعتراض میکند که چرا میخواهد احکام دین را بدو بیاموزد . و چرادر مسائل پیش پا افتاده ، در کار مسلمانان مداخله میکند . آنوقت چنین کسی ، اصلی از اصول اسلام و حکمی از احکام قرآنرا ، از این سبا تعلیم میگردد؟! با آنکه « کعب » زودتر از « ابن سبا » مسلمان شده بود و در مدینه سکونت داشت و شب و روز با اصحاب پیغمبر بسر میبرد ...

عجیب است که مردی از اصحاب پیغمبر ، بر « کعب » اعتراض کند که چرا در مسائل دینی دخالت میکند ، آنوقت خود وی تبلیغات ابن سبا را قبول کند !! دشمنان شیعه ، در خلافت امویان و عباسیان ، در باره ابن سبا مبالغه کرده اند ، تا مردم را در باره بدعتهایی که از جانب « عثمان » و عمال او پدید آمده بشک اندازند و از طرف دیگر به « علی » و شیعیان او طعنه زنند ، و باره ای از عقاید شیعه را ناشی از تعلیمات مردی یهودی بدانند ، که از روی حيله مسلمان شده است . ما از طعنه هایی که دشمنان شیعه بر شیعه زده اند ، بسیار میبینیم . بهتر اینست که مسلمانان صدر اسلام را بزرگتر از آن بدانیم که مردی که ، تازه از صنعا آمده ، پدر او یهودی و مادر او سیاه بود ، و خود وی نیز کیش یهود داشت ، و اسلام او به نیرنگ و مکر و فریب کاری بوده است ، دین و سیاست و عقل و دولت آنرا با زبچه خود سازد و بمقصود خود نائل گردد و مسلمانان را بر ضد خلیفه خود برانگیزاند ، چند آنکه وی را بقتل رسانند . و سپس آنرا با حزاب و دستجات مختلف متقمم سازد .

اینها مسائلی است که در ترازی خرد، وزنی ندارد، و از نظر محققین انتقادی نیز، درست نیست، و نمیتوان مباحث تاریخی را بر چنین بنیانی استوار ساخت. . . .» (کتاب: الفتنۃ الکبری تألیف «دکتر طه حسین» ترجمه «دکتر سید جعفر شهیدی» طهران ص ۱۴۰ بعد).

«دکتر طه حسین» در ج ۲ کتاب خود (قسمت ۲۴ ترجمه فارسی) باز هم در بحث مستقلی در باره «ابن سبا» اینطور مینویسد: «... عجب در اینست که مورخین، وقتی اخبار و شورش دوره عثمانرا مینوشتند، از ابن السوداء، یعنی عبدالله بن سبا و پیروانش، خیلی نامبرده اند، و باز پس از کشته شدن «عثمان» و قبل از آنکه «علی» برای ملاقات با «طلحه» و «زبیر» و «ام المؤمنین» خارج شود، از آنها زیاد نام برده اند، و باز در آنوقت که «علی» برای صلح و آرامش، کسانی نزد «طلحه» و «زبیر» و «ام المؤمنین» میفرستاد، نام آنها، درواقع خیلی دیده میشد. بعد مورخین گفتند: که در پنهانی از «علی» و همراهانش برای افروختن آتش جنگ توطئه کردند و ...

اما بسیار عجیب است که این مورخین وقتی از جنگ «صفین» بحث میکنند، پیروان «ابن سبا» را بکلی از یاد میبرند، و یا اصلاً توجهی بآنها نمیکند! . . .

باید دانست، خود داری مورخین از نامبر دن ابن السوداء و پیروانش، در جنگ «صفین» حداقل، دلالت بر این دارد که موضوع پیروان ابن سبا و پیروای آنها، اصلاحی اساس و ساختگی بامجمول بوده، و از معمولاتی است که وقتی زد و خورد بین شیعه و سایر فرقه های اسلامی، شدت کرد، اخیراً بوجود آمده است.

دشمنان شیعه، برای اینکه بیشتر درحقتشان دشمنی کنند، و بآنها بدی کرده باشند، کوشیده اند که در اصول این مذهب، یک عنصر یهودی داخل کنند، و اگر موضوع ابن السوداء اساس صحیحی از حقیقت و تاریخ میداشت، از امور طبیعی بود که اثر و مکر و تیرنگ او در این جنگ دشوار و در همی

که در «صفین» برپاشد ظاهر گردد. . این اهمال را بچه باید تعبیر کرد؟
 یا عدم حضور او در جنگ «صفین» را چگونه و بچه میتوان حمل کرد؟
 من فقط يك علت برای آن میدانم، و آن عبارت از اینست که: ابن
 السدواء يك شخصیت موهوم بوده. . و باید گفت: شخصیتی است که دشمنان
 شیعه او را فقط برای شیعه ذخیره نموده اند. .

«بلاذری» همانطور که ملاحظه کردیم، در فتنه «عثمان» نامی از «ابن
 السدواء» و پیر وانش که همان سینه با شند نمیبرد، در خلافت «علی» نیز
 فقط، در يك حادثه مهم از او یاد میکنند.

این حادثه عبارت از اینست که «ابن السدواء» با عده ای نزد علی
 آمده، در باره «ابوبکر» از او پرسشی کردند، ولی «علی» پاسخ سختی
 بآنها داد، و آنها را سرزنش نمود، که اوقات خود را با این مسائل میگذرانند
 ، در صورتیکه «مصر» از دست رفته، و پیروان «علی» در آنجا کشته
 شده اند.

در همین اوقات نامه ای نوشت و دستور داد، نامه را برای مردم بخوانند،
 تا از آن استفاده کنند.

«بلاذری» میگوید: که «ابن سبا» نسخه ای از این نامه را
 داشت، اما «ابن سبا» در نزد «بلاذری» ابن السدواء نیست، بلکه «عبدالله
 بن وهب همدانی» است.

«بلاذری» این خبر را با کمال احتیاط ذکر میکند. . و غالباً احادیثی
 را که ذکر میکند، در باره آنها اظهار شک میکند، زیرا آنها را از
 مجموعه مردم عراق میدانند. .

«طه حسین» سپس شمه ای در باره ماجرای جعل حدیث، از طرف مردم
 عراق، بحث کرده و بعد مینویسد:

«بهر حال» «بلاذری» ذکری از «ابن السدواء» و پیروانش در غوغا
 و شورش دوره «عثمان» یا «علی» بیان نمی آورد، اما «طبری» و کسانی
 که از او روایت کرده، و مورخینی که بعدها از تاریخ او استفاده کرده اند، در

در فتنه «عثمان» و سال اول خلافت «علی» از «ابن السواد» و پیر وانش یاد میکنند، ولی پس از آن آنها را بکلی فراموش می‌کنند. و محدثین و اهل جدل با عقیده «طبری» موافقت دارند، ولی همین اشخاص، قائل بچیز دیگری هستند که «طبری» و پیروانش آن را ذکر نکرده اند.

اینها میگویند که: «ابن السواد» و پیروانش قائل بخدائی «علی» شدند و «علی» آنها را در آتش سوزاند، اما وقتی راجع باین واقعه در کتب تاریخ جستجو میکنیم، اثری از این حادثه نمی‌بینیم، بنا بر این نمیدانیم در چه سالی، از مدت کوتاهی که «علی» خلیفه بود، حادثه این «غلات» واقع شده است و معلوم است که سوزاندن عده‌ای از مردم، آنهم در صدر اسلام، و در میان عده‌ای از مهاجرین و انصار و افراد نیکوکار مسلمین، امری نیست که مورخین از آن غفلت کنند و ننویسند، و وقت وقوع آن واقعه را ثبت نمایند، و کاملاً آنرا مهمل گذاشته از آن بگذرند ...»

(کتاب: «علی و بنوه» تألیف «دکتر طه حسین» ترجمه فارسی: «علی و فرزندانش» بقلم «محمد علی خلیلی» ط ۱ صفحات ۱۱۴ و ۱۱۵ و ۱۱۶ و ۱۱۷ و ۱۱۸).

گفتار دکتر علی الوردی.؟!.

«دکتر علی الوردی» استاد دانشگاه بغداد، در کتاب خود، نخست نتیجه جعل داستان «ابن سبا» را اینطور تعریف میکند:

«... یکروز از یکی از کشیها شنیدم، اسلام را مسخره میکرد، و میگفت این دین را ملاحظه کنید که در حال پیروزی و پیشرفت خود باسانی، شکار مرد غریبی میشود که تاریخ چندان اطلاعی از او ندارد، و در همانوقت که یاران «محمد» بر محیط اسلامی تسلط داشته و تعالیم پیغمبر خود را در آن، منتشر میساختند، ملاحظه میکنیم، یک نفر یهودی، ناخوانده وارد آن اجتماع میشود، و بدون آنکه کسی برای راندن وی نابود کردنش، دستی بردارد، آنرا از هم متلاشی میسازد» (کتاب و عاظ السلاطین ترجمه فارسی ص ۱۱۲)

و سپس مینویسد :

«... آیا «ابن سبا» شخصیتی داشت یا موهوم بود؟ این پرسش برای کسیکه بخواهد تاریخ اجتماعی اسلام را مطالعه کند، و از قضایای آن عبرت گیرد، بسیار داری اهمیت میباشد.

آیا ما اجازه داریم این پرسش را بشکل دیگر در آورده بگوئیم: آیا محیط اجتماعی اسلامی آنروز، احتیاج بکسی داشت که محرکش بر قیام و شورش باشد؟!

معلوم میشود مورخین، که داستان «ابن سبا» را نقل کرده اند، تصور میکردند که محیط اجتماعی اسلام؛ در آنوقت راضی و آرام و مطمئن میزیسته است، و هیچ موضوعی نبوده که مایه قلق و اضطراب و عدم رضا یتش شود. و من گمان میکنم، این مورخین از همان سنخ مردمی هستند که در افکار خود، پیرو منطق قدیم «ارسطو» هستند، زیرا اینان هر وقت يك جنبش اجتماعی مشاهده کردند، متعجب شده و از علت آن پرسش میکنند، گویی بنظر آنان، جنبش اجتماعی، امری خارج از قاعده و عارضه ای میباشد. منطق اجتماعی جدید، معتقد است که هیئت اجتماعی دارای جنبش طبیعی است، و همواره در حرکت و تغییر است، و این حال را در اصطلاح علمی PSOCSS مینامند، و منطق جدید وقتی محیط اجتماعی را متحرك می بیند، متعجب نمیشود بلکه اگر آنرا ساکت و بیحرکت دیده، در مقام تحقیق برمی آید و متعجب میشود.

پس در نظر منطق جدید سکون است که غیر عادی میباشد...

در آنروز محیط اجتماعی اسلامی، گرفتار يك مشکل بزرگ اجتماعی بود، و فاصله زندگی میان ثروتمند و فقیر؛ بحدی بود که مایه نفرت بود. شورش حتمی مینمود، و ما احتیاجی بیجان علت ظهور آن نداریم، بلکه بان احتیاج داریم، که اگر شورش و فتنه ای روی نمیداد؛ بعلت وسوسه رسیدگی کنیم... «ابن سبا» که میگویند محرک شورش بود، همانطور که «دکتر طه حسین» گفته است؛ يك شخصیت موهوم بود و چنین مینماید که این شخصیت

عجیب را عمداً ساخته‌اند ، و مخلوق همان ثروتمندانی است که ، شورش ضد آنان ، برپا شد ، و این روش ، از عادات طبقات اشرافی و تن‌آسا است و در تمام مراحل تاریخی نسبت با انقلابیون ، این رویه را داشته‌اند .

هر جنبش اجتماعی را ؛ دشمنانش بتأثیر و تحریک اجانب نسبت میدهند . و پرفسور «سمل» که از محققین معروف علم الاجتماع است در تحقیقات عجیب خود بآن اشاره کرده است . . .

.. قریش ؛ در ابتدای دعوت ، «محمد» را متهم ساختند که تعالیم خود را از بزرگ برده مسیحی موسوم به «جبر» دریافت میکند و آنچه میگوید بموجب تعلیم اوست (کتاب: «زندگانی محمد» تألیف «محمد حسین هیکل» صفحه ۱۳۶ طعربی) .

بعد از آن ؛ بعضی متهمش کردند که افکار خود را از «بحیراء» راهب و «سلمان فارسی» و دیگران کسب میکند؛ («شخصیات قلقة فی الاسلام» تألیف «عبدالرحمن بدوی» صفحه ۳۳) . . .

باید دانست که ثروتمندان و آسایش طلبان ؛ هر مرام جدیدی را منتسب بیک حرکت بیگانه میکنند و چنانکه ؛ پرفسور «سمل» میگوید : این اتهامات در مراحل مختلف تاریخی دیده شده است .. (کتاب: «نقش و عاظدر اسلام» ص ۱۱۴ و ۱۱۵) .

دکتر وردی باز میتویسد :

«مورخین علت مهم تحریک فتنه را بعبدالله بن سبا ، یعنی آن یهودی ناخوانده که برای زیان رساندن باسلام وارد آن شده بود ؛ نسبت داده‌اند... ظاهر آفتودالها و ملکداران بزرگ زمان عثمان ، از عدم رضایت و از شکایات مردم که از ثروت‌های بی‌پایان آنان داشتند ، بیمناک و هراسان شدند ، و آن ناخوشنودی و شکایات را نسبت بیک یهودی ناخوانده‌ای دادند که آمده بود ، تا در حق اسلام و مسلمین اعمال دشمنی کند ، گویی میخواستند باین شایعه ، علت اصلی شورش و قیام مردم را علیه خود ، بیوشانند .

اعمال بزرگی که بعیدالله بن سبا نسبت داده میشود ، جز از بیکردن باغ و فوق العاده ، یاجادوگر ؛ یا کسی که بتواند ، مردم را خواب کند (ومانیتیزم و هیمنوتیزم دارد) ساخته نیست ، پس لابد ابن سبا ، دارای چشمان پر از نیروی مغناطیسی بوده که سنگها را در هم میشکستند، یا در او قوه روحی فوق العاده ای بوده که مردم در برابر آن قوه ، مانند گوسفند مطیع میشدند، و بدون آنکه حس کنند ، گفته اش در آنان تاثیر میکرد !!

اگر در زمان عثمان چنین شخص فوق العاده ای ظاهر شده بود ، بطور قطع از هر راه که بود ، وصف و علایمش بمامیر سید، ولی شگفت آور اینست که در مصادر مهم که موضوع مخالفت با عثمان را نقل میکنند، ذکری از ابن سبا نیامده . . .

من در تاریخ ، هیچ داستان موهوم و افسانه ای ندیدم که مانند این داستان بی اصل ، باقی مانده باشد .

ملاحظه میکنیم که ابن سبا گناه عالمیانرا بدوش میگیرد ، اگر ابن سبا یک شخصیت حقیقی داشت ، از این اتهامات که که بدون مداخله اش متوجه او شده ، بسیار میگریست و اعتراض میکرد... (س ۱۳۱ و ۱۳۲ کتاب دکتروردی).

نتیجه ای که دکتروردی در آخر فصل ۵ کتاب خود میگیرد اینست که : «عبدالله بن سبا در همه جا و در همه وقت یافت میشود ، و در پی هر جنبش تازه ای ، ممکن است يك ابن سبا ! وجود داشته باشد ، اگر آن جنبش قرین موفقیت شد ، ابن سبا از تاریخ آن پنهان میشود ، و جنبشی مقدس بشمار میرود ، ولی هر گاه جنبش با موفقیت انجام نگرفت ، و محکوم بشکست شد ، آنوقت است که بلا بر سر ابن سبا فرود آمده ، از هر طرف طیانچه وسیلی میخورد . ابن سبا در حال آرام نیست ، همیشه در کوشش است و از فرصتها استفاده میکند ، و تا ستم وجود دارد ، ممکن است هر شخصی ، العیاذ بالله ! ابن سبا بشود !» .

(کتاب : «نقش و عاظ در اسلام» (تألیف دکتر علی الوردی) ترجمه

فارسی «وعاظ السلاطین» بقلم «محمد علی خلیلی» ص ۱۳۷) .

آیا عمار یاسر همان ابن السوداء است؟!؟

عمار یاسر؛ صحابی بزرگ که رسول اکرم درباره او فرمود: **یقتله الفئة الباغیه** (و در جنگ صفین بدست عمال معاویه کشته شد)، در صفین نطقی کرد و در ضمن آن گفت:

«ای بندگان خدا! برخیزید و بامن بجنگ مردمی برویم که مطالبه خون کسی میکنند، که بخود ستم کرد و بر مردم برخلاف آنچه که در کتاب خدا است حکومت نمود...»

گفتند برای چه او را کشتند؟ گفتیم: برای اعمال او؛ گفتند او چیز تازه‌ای از خود نیاورد.

آری چنین میگویند! زیرا اودنیای آنها را تأمین کرد، اینها میخورند و متوجه دنیای خود هستند.. بخدا من گمان نمیکنم خون او را مطالبه کنند، چون میدانند ستمگر بود، ولی لذت دنیا و طعم آن در مذاقشان گوارا آمده و دانسته اند که هر گاه مردحق حکومت را در دست داشته باشد، مانع این وضع که دارند میشود، دنیایشان را از دستشان میگیرد...»

(عمار بن یاسر تألیف عبدالله السبیتی ص ۱۵۰ و ۱۵۱ و نقش و عاظ در اسلام ص ۲۰۶ و ۲۰۷).

ابن العربی در: «العواصم والقواصم» ص ۶۵ مینویسد که:

«عمار میگفت: عثمان خیلی واضح و آشکار کافر شد.. ولی علی او را ملامت کرد!»

و همین امر باعث شد که بعضی از مورخین مینویسند که: عمار نیز از سبئی‌ها بود!؛ و پیروان ابن سبا با او تماس گرفتند؛ تا با خود همدست کنند، «(العواصم والقواصم ص ۶۴).

دکتر علی الوردی در کتاب خود باینجا که میرسد. بعد از نقل قول ابن العربی مینویسد:

«امام مورخین دیگر نگفته اند که عمار نیز از پیروان ابن سبا بود؛ گویا جرأت نداشته اند که این سمت و منفور را براو بگذازند، زیرا

عمار ، همان صحابی جلیلی بود که در راه خدا بی اندازه آزار دید ؛ و پیغمبر بارها از فضیلت او سخن گفته بود .

اماد حقیقت؟ عمار، سبئی بنام معنی کلمه بود، و گمان می‌رود که از بزرگترین پیشوایان سبئی‌ها بود ، و چنانکه خواهد آمد خودش ابن سبا بود .» (نقش وعاظ در اسلام فصل ۷ ص ۲۰۹ و ۲۱۰) .

دکتر وردی بعد از چند صفحه مینویسد : ممکن است کسی پیر سد که ابن سبا در این میدان جنگ چه شده است ؟

ابن سبا در تمام حوادث ضد عثمان ، و حوادث بعد از آن حاضر می‌بینیم ، ولی در معرکه «صفین» و هنگا میکه عمار یا سر کشته میشود ، اثری از او نمی‌یابیم ، این مرد نیر نگ باز خطرناک ، چرا باید در آن کشتار گاه عظیم نباشد ؟ ...

مورخین باین پرسش حیرت آور هیچ پاسخی نداده‌اند ؛ و در واقع او در اثناء معرکه صفین پنهان نشده بود ، زیرا چنانکه گفتیم ابن سبا اصلا وجود خارجی نداشت ، تا ظاهر یا پنهان شود ، و شخصیت‌های مو هوم ؛ بنا بسود و میل سازندگانش ، گاه غایب میشوند و گاه حضور دارند ...

داستان ابن سبا از اول تا آخر ساختگی بوده ؛ و باستادی تهیه شده، و بصورتی فریبنده در آمده است ، قریش فقط در میدان سیاست زیرک نبودند بلکه در ضمن داستان سرائی هم مهارت داشتند .

قریش در دوره عثمان ؛ در انجمن‌های مخصوص خود ، از عمار سخن می‌گفته و با او دشنام میداده‌اند ، و شاید یکی از روات شنیده باشد که قریش نام «ابن السوداء» را می‌بردند و دشنام میدهند و او گمان کرده است که منظورشان شخص دیگری است ، نه عمار بن یاسر .

راستی کسی چه میداند ؟ شاید در اول کار داستان ابن سبا از گمان خطا سرچشمه گرفته ، بعد رفته رفته افسانه‌ها در اطرافش بافته شده است .

و غریب اینست که مشاهده میشود ؛ بیشتر کارها که با ابن سبا نسبت داده میشود ، بوجهی از وجوه در رفتار و کردار عمار بن یاسر دیده میشود ، و همین

امر موجب دقت و تأمل است .

ما بعضی از امور که از عمار سرزده و شباهت با عمل ابن سبا دارد، در اینجا بیان میکنیم :

۱ - ابن سبا معروف به « ابن السوداء » شده بود و ما دیدیم که عمار را نیز « ابن السوداء » کنیه داده بودند (دکتر وردی در اول این فصل اقوال اشراف قریش را نقل کرده که عمار را ابن السوداء و برده سیاه نامیده بودند) .

۲ - پدر عمار از اهل یمن بود ، با اینمعنی که از مردم « سبا » بود و به هر یمنی میشود ابن سبا گفت ، چون تمام مردم یمن ، منتسب به سپاه بن شجب بن یعرب بن قحطان هستند ، و در قرآن گفته شده که : « هدهد » بلیمان گفت : از سبا آمده و قصدش یمن بوده است .

۳ - عمار فوق العاده علی را دوست میداشت ، و بهر وسیله که میشد مردم را برای بیعت با او دعوت میکرد .

۴ - شهاب الدین الوسی در ج ۶ روح المعانی ص ۳۱۲ میگوید : شخصی نزد عمار آمد و تفسیر آیه « واذا وقع القول علیهم اخرجنا لهم دابة من الارض تکلمهم » را از او خواست و عمار گفت : این جنبنده سخنگو ، علی بن ابیطالب است . و این قول با قول منتسب با ابن سبا که معتقد بر جنت علی بود شبیه است .

۵ - عمار در خلافت عثمان بمصر رفت ، و در آنجا شروع بتحریر مردم ضد عثمان کرد ، و والی از او بستوه آمد ، و خواست او را بکشد (الفتنة الکبری ج ۱ طبع عربی ص ۱۲۸ دکتر طه حسین) .

و این خبر شبیه خبری است که میگوید : ابن سبا در مصر مستقر شد و فسطاط را مرکز خود قرار داد .

۶ - میگویند ابن سبا میگفت : عثمان بدون حق ، خلافت را تصرف کرد و صاحب شرعی آن علی است ؛ و این اظهار عیناً از سخنان عمار است ، که پس از بیعت با عثمان در مسجد فریاد زد :

«ای قریش! حال که این امر را از خاندان پیغمبر خود خارج کردید؛ و گاه باین و گاه بآن دادید، من میترسم که خدا آنرا از دست شما در آورد، و بدست دیگران دهد، همانطور که شما آنرا از اهل بیت گرفتید و بغیر مستحق دادید» (اهل البيت تألیف عبدالحمید جو دة السحار مصری ص ۶۶)

۷ - میگویند ابن سبا بود که نگذاشت بین علی و عایشه صلح واقع شود. هر کس تفصیل واقعه بصره را مطالعه کند، ملاحظه خواهد کرد که عمار نقش مهم و فعالی در آن دارد؛ اوست که باحسن و مالک اشتر بکوفه میرود، تا مردم آنجا را بسپاه علی ملحق کند . . .

۸ - درباره ابن سبا گفته اند که محرك ابوذر در دعوت اشتراکی بود، و هر گاه بدوستی و روابط عمار و ابوذر رجوع کنیم، آنرا بسیار قوی و محکم می یابیم، زیرا در حقیقت اینست که هر دو از يك حزب، حزب طرفدار عدالت اجتماعی بودند؛ یعنی هر دو تابع يك مکتب بوده اند، که مکتب علی بن - ایطالاب باشد

ابوذر احتیاج با بن سبا نداشت که باو بیاموزد؛ خراج از آن مسلمین است و جایز نیست آنرا مال الله نامید، زیرا دوبارش علی و عمار سزاوار تر بودند که باو بیاموزند . . .

از آنچه گفته شد، نتیجه میگیریم که ابن سبا کسی جز عمار بن یاسر نبوده است، زیرا قریش عمار را عامل بز رگ شورش ضد عثمان میدانستند، ولی اول امر نخواستند نام او را برده باشند، بهمین جهت او را (ابن سبا و ابن السوداء) نامیدند، و روای این رمز را بدون آنکه متوجه باشند و از آنچه که در پشت پرده میگردد، آگاه گردند، گرفتند و منتشر ساختند . . .

(نقش و عاظ در اسلام فصل ۷ ص ۲۱۲ و ۲۱۳ و ۲۱۴ و ۲۱۶ و ۲۱۷).

تحقیق دانشمند شیعی مرتضی العسکری:

از جمله نویسندگان محقق و متنبعی که داستان ابن سبا را کاملاً موهوم و بی اساس میدانند، دانشمند محترم، «مرتضی العسکری» است. ایشان تحقیق و بررسی کامل و جامعی از داستان «ابن سبا» نموده،

و سپس نتیجه تحقیقات خود را در کتابی بزرگ و پرارزش، بنام «عبدالله بن سبا» در سال ۱۳۷۵ هـ در عراق - نجف الاشرف چاپ و منتشر کرده است. ایشان، با دلایل تاریخی ثابت میکنند که منشأ این داستان تاریخی «تاریخ طبری» تألیف «ابو جعفر محمد بن یزید بن خالد بن جریر طبری آملی» متوفی سنه ۳۱۰ هـ است که این داستان را منحصرأ از طریق «سیف بن عمر تمیمی برجی کوفی» در حوادث سال ۳۰-۳۶ نقل میکند.

(متن حدیث «سیف» را ماقبل از تاریخ طبری نقل کردیم و چنانکه دیده شد؛ در آن حدیث اشاره اجمالی بعبدالله بن سبا شده، ولی نویسندگان بعدی با اینکه مأخذ و مدرک داستانرا، تاریخ طبری ذکر کرده اند، از خود بال و پوری بداستان داده و شرح و بسطهایی داده اند که در هیچ تاریخ معتبری نقل نشده است و این شرح و بسطها و باصطلاح روشنتر؛ تهمتها و افتراها، در طول این مدت رفته رفته بیشتر شده. و در عصر ما نویسنده گان مغرض، وقتی میخواهند بر شیعه و تشیع حمله کنند، تمام عقاید و افکار شیعه را به این سبا نسبت میدهند بدون اینکه مدرک تاریخی داشته باشند.

در هر صورت؛ مقایسه بین تاریخ طبری و نوشته های دیگران؛ در این موضوع که شبه ای از آنها نقل شد، برای افراد منصف ثابت میکند که نسبت دادن عقاید شیعه، به ابن سبا، تهمت و افتراء و دروغ محض است که دست جنایتکار تعصب و سیاستهای استعماری، آنها را بروی کاغذ آورده است). آقای «مرتضی العسکری» بعد اثبات میکند که راوی این داستان، جز «سیف» کس دیگری: بوده است و سپس با معر فی «سیف» ارزش روایات او را کاملاً روشن میکنند.

سیف کیست؟!۱۹

سیف بن عمر تمیمی برجی کوفی، مؤلف کتاب «الفتوح والردة» و کتاب «الجمال و مسیر عایشه و علی» است که در سال ۱۷۰ هـ در زمان خلافت «هارون الرشید» در گذشته است.

بدیهی است که شخصیت هر راوی، با رجوع بکتب رجال معلوم میشود

ووقتی شخصیت وی روشن شد ، ارزش روایت‌ها و احادیث او هم روشن میشود .
 «سيف» چنانکه در کتب: «فهرست ابن ندیم» صفحه ۱۳۷ و «میزان الاعتدال
 ذهبی» ج ۱ ص ۴۳۸ شماره ۳۵۸۱ و «تهذیب التهذیب» ج ۴ ص ۲۹۷ بنقل
 از علمای رجال ، معرفی شده است : « یكفردی بوده ضعیف الحدیث ، بی
 ارزش ، که از افراد مجهول روایت میکند ، و از نظر نقل روایت هم کاملا
 بی ارزش بوده و عموم روایات او بی اهمیت و منکر است و خود او ، متهم به
 جعل حدیث و زندقه است » (صفحه ۱۷ کتاب «عبدالله بن سبا» و «الغدیر»
 امینی ج ۸ ص ۸۴ و ۸۵).

در کتاب: «الإصابة» ج ۳ ص ۲۳۰ و «الاستیعاب» ج ۳ ص ۲۵۲
 مینویسد که: سيف متروک و ضعیف بوده و احادیث او بی اعتبار است.
 «جلال الدین سیوطی» در کتاب «الثالی المصنوعة فی الاحادیث الموضوعه»
 شماره ۲۳۳ فقط يك حدیث از او نقل کرده و سپس مینویسد :
 «این حدیث جعلی است ، افراد ضعیف در آن یافت میشود که شدیدترین
 آنها از حیث ضعف ، سيف است » (کتاب : «عبدالله بن سبا» ص ۱۸ و ۱۴۰
 و ۱۴۱ و «الغدیر» امینی ج ۸ ص ۸۴ و ۸۵).

این بود تعریف اجمالی «سيف» که از نظر علماء رجال مهم اهل سنت
 متهم به بی دینی و زندقه و جعل حدیث است.
 واحادیث و روایات او در هیچ کتاب معتبری نقل نشده ، و این تنها
 «طبری» است که با نقل احادیث او ، او را معروف ساخته و داستان «ابن سبا»
 را هم ، که از مجموعهات اوست با نقل در کتاب خود مأخذ مورخین و نویسندگان
 بعدی کرده است که آنها هم شاخ و برگهایی بآن داده ، و هرچه خواسته اند
 بآن اضافه کرده اند .

آیه الله کاشف الغطا مینویسد :

« . . و اصولا هیچ بعید نیست که ما بگوئیم : «عبدالله بن سبا» ، «مجنون
 بنی عامر» ، «ابی هلال» و امثال اینها مرزمان داستانهای و افسانه های خرافی
 هستند ، که قصه گوها و داستان سراها اسامی آنها را جعل کرده اند . . . »

« کتاب : اصل الشیعه و اصولها » تألیف « آیه الله کاشف الغطاء » ط ۸ عربی ص ۵۷ و ۵۸ و ط ۲ فارسی ص ۶۵ .

تحقیق استاد عبد الله السبیتی

« استاد عبد الله السبیتی » که یکی از علماء شیعی عراق است ، و تألیفات پر ارزش زیادی از قبیل : « تحت رایة الحق » و « المباهلة » ، و « حجة الوداع » و « سلمان الفارسی » و « ابو ذر الغفاری » و « عمار بن یاسر » و « حجر بن عدی الکندی » و ... دارد ، کتاب بزرگی در جواب یکی از شیوخ الازهر بنام « سعد محمد حسن » که کتابی تحت عنوان « المهدویة فی الاسلام » نشر کرده است ، نوشته است .

و این کتاب از جهاتی پر ارزش و قابل توجه است ، از جمله مسائلی که « سعد محمد حسن » دستاویز کرده و بشیعه تاخته است ، همین داستان مورد بحث ما است ، « عبد الله السبیتی » هم جواب مفصلی در کتاب خود نوشته و دلایل تاریخی و تحقیقی زیادی در رد این افسانه آورده است .

استاد « سبیتی » بحث خود را در این باره اینطور شروع میکند :

« باور کنید : سبائیه ، در هیچ زمان و دوره ای ؛ جز در عالم وهم و خیال دشمنان شیعه ، وجود خارجی نداشته است ، از جمله وصله هائی است که به تاریخ تشیع بوسیله هر دمی که دشمن تشیع بودند ، چسبانه شده است . »

باور کنید ! سبائیه مولود ساخته عجیب و غریبی است که اگر کسی حساب آنرا بطور دقت برسد ، وجود آنرا باور نخواهد کرد ...

برده بوشی از حق و القاء تهمت ، تنها وسیله ای بوده که سیاست های روز ؛ برای کوبیدن دشمن خود از آن استفاده میکرد ؛ و همین سیاست باعث شد که برای شیعه و تشیع ، سبائیه و عبد الله بن سببارا بتراشند و درست کنند واقعاً مسئله خنده دار عجیبی است ! « ابن سبا » « سبائیه » در زمان

« عثمان » پیداشد و در مدت کمی توانست خلیفه مسلمین « عثمان » را بکشد ؛ و اختلاف بزرگی در میان مسلمین ایجاد کند که در هر دوره و نسلی اثر

آن باقی بماند ! ؟

ابن سبا با سرعت سرسام آوری اسلام را در بجهو حه قدرت و عزت ،
یکه و تنهبا، با خنجر یهود یانه !! این خنجر سحر آمیز و مرموز ! زخمی ساخت
ودین و معنویات را بکلی از مردم سلب کرد !

ولی من تعجب میکنم که چطور شد «ابن سبا» یهودی که از «بن گوریون»
سیاسی تر بود، «فلسطین» را که با اصطلاح «وطن ملی» !! یهودا است ! اشغال نکرد؟
در صورتیکه یهودا در روز اول برای «فلسطین» و سرزمین موعود !! گریه
میکرده اند ..

.. غرضهای سیاسی ، از خیالات و اوهام سحر و افسون ، شخص سناحری را
بنام عبدالله بن سبا درست کرد و برای او برنامه ای تعیین کرد که آن برنامه
تخریب اسلام بود ... !

حالا چرا دست جنایت ، این داستان را جعل و خلق کرده؟ سؤالی است
که باید جواب آنرا اینطور داد :

حساب تعصب جاهلانه ؛ در میزان سؤال و جواب منطقی بررسی نمیشود؛
حقیقت اینست که مسئله اختلاف در موضوع « خلافت » ابن سبا و سبائیه را
درست کرد ، تا هر مخالفی را بنام پیروی از ابن سبا بکشد ، و نابود کند ..
(برای تأیید استاد عبدالله سبیتی ، شواهد زیادی داریم و چنانکه قبلا هم دیدیم ، حتی
« ابوذر غفاری » صحابی جلیل رسول الله و « عمار » را متهم بهمکازی با « ابن سبا »
کردند ، و از نوشته « دکتر طه حسین » بر میآید که حتی « مالک اشتر » هم متهم به
پیروی از ابن سبا است (ص ۱۱۵ علی و فرزندانش).

و در نامه ای که « زیاد بن ابیه » پس از دستگیری « حجر بن عدی الکندی »
صحابی معروف با یارانش ، از بصره به « معاویه » فرستاد مینویسد که :
« سرکشانی از دسته سبائیه که رئیس آنها « حجر بن عدی است » با
امیر المؤمنین !! معاویه مخالفت ورزیدند .. و خدا ما را بر آنها مسلط کرد .. »
کتاب : « حجر بن عدی » نوشته « آقای کمره ای » طهران ص ۶۶ و ۶۷ .

بهر حال : يك فرد متبع با انصاف ، وقتی جریانات مربوط به ابن سبأ را میخواند ، نمیتواند باور کند که ابن سبائی در کار بوده است . . . راستی این ابن سبأ ، چطور توانست ؟ آنهمه قدرت و سیطره را بدست آورد ؟ وزیر گوش عثمان و والیان و فرمانداران شمال قیام کند ؟ و سرانجام هم بر اجتماع آنروز مسلمین مسلط گردد ؟ . . .

این ابن سبأ کیست که همه شهرهای مسلمین را طولاً و عرضاً میگردد و تبلیغ میکند ، ولی شمشیرهای امویین جواب او را نمیدهند؟ ، و لا اقل دستی از فرمانداران «عثمان» دراز نمیشود که او را دستگیر و یا تبعید کند ؟ . . .

از این گذشته ، اتباع «ابن سبأ» چه کسانی بوده اند ؟ ؛ «علی» که شیعه ای جز اصحاب خاص رسول الله (ص) نداشت ؟ پس اگر ابن سبائی وجود داشته ، پیروان آنهم سنی ها بوده اند !! . . .

این ابن سبأ یهودی ! با این نوع و سیاست ، چرا اصولاً در تاریخ یهود اسمی از او نیست ؟ و سرانجام او بکجا رسید و اتباع او چطور شدند ؟ ! . . .

اینها سؤالاتی است که يك فرد با انصاف و بی طرف ، باید از خود بکند و جوابی هم نشنود . . . «کتاب «الی مشیخة الازهر» تألیف «استاد عبدالله السبیتی» طبعاد ۱۳۷۵ هـ ، ملخص صفحات ۱۱۵ و ۱۱۶ و ۱۱۷ و ۱۱۸ .

استاد عبدالله سبیتی ؛ بعد از این مقدمه ؛ بحث تحلیلی و دقیق خود را شروع کرده و بعد از سردن تناقضات عجیب و غریبی که در داستان های مربوط به «ابن سبأ» موجود است ، راجع به «سبأیة» و پیروان خرافی او هم بحث کرده و سپس جواب کتاب «التحفة الاتی عشریة» ؛ را که در این موضوع افسانه‌هایی دارد ، میدهد ، و این بحث تا صفحه ۱۶۰ آن کتاب ادامه دارد ؛ طالبین تحقیق حتماً مراجعه کنند . این بود خلاصه بحث مادر باره ابن سبأ . . .



(۴) تشیع ، پدیده انتقام جوئی ایرانیان !!

این تهمت زاهم ، همانند تهمت اول در کتب مغرضین اهل سنت و مستشرقین تفرقه انداز و نوپسندگان سطحی و غیر متبع میتوان پیدا کرد .